

Psychoanalytic Analysis of the Characters of Two Male and Female Heroes in Souvashun's Novel Based on Karen Horne's Theory of "Nervousness"

Mohammad Ali Rezaei *

Dr. Sareh Zirak **

Dr. Amir Ismail Azar ***

Abstract

In this article, two main characters of Souvashun's novel (Yousef and Zari) are psychoanalyzed by Karen Horney's theory of nervousness. Karen Horney describes different types of neurotic behavior as a result of overusing coping strategies to deal with basic anxiety caused by interpersonal relationships. She identified three broad categories of three neurotic needs in her theory: needs for power, prestige and affection. Horney considers the presence of anxiety as the main sign of nervous conflict in personality. Psychoanalytic analysis showed that the male character of the novel (Joseph) reflects all kinds of natural desires, feelings, and behaviors without anxiety, and that his behavioral contradictions are the kind of natural contradictions seen in ordinary human beings. But the character of the female one (Zari) is very anxious. The fundamental contradiction in his behavior reflects the symptoms of a benevolent nervous personality. Severe anxiety in Zari's character breaks down his character's defense structure. Eventually the fear of madness comes. Here, the neurotic character prepares to heal and undergo treatment. In Souvashun's novel, Dr. Abdullah Khan, by referring Zari to her real self, helps her overcome the gap between her imaginary self and his real self and regain her lost courage.

Keywords: Souvashun, Psychoanalysis, Character, Nervousness, Anxiety.

* PhD Student in Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran, E-mail: ma.rezaei@ymail.com

** (Corresponding Author) Assistant Professor of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran, sare.zirak@srbiau.ac.ir

*** Associate Professor of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran, Drazar.ir@gmail.com

Date of receipt: 2020-10-16, Date of acceptance: 2020-12-05

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

تحلیل روان‌کاوانه شخصیت دو قهرمان زن و مرد در رمان سووشون بر مبنای نظریه «عصیت» کارن هورنای (مقاله پژوهشی)

محمدعلی رضایی^۱

دکتر ساره زیرک^۲، دکتر امیراسماعیل آذر^۳

چکیده

در این مقاله، دو شخصیت اصلی رمان سووشون (یوسف و زری) با نظریه عصیت کارن هورنای تحلیل روان‌کاوانه شده‌اند. کارن هورنای شکل‌گیری سه تیپ شخصیتی نابهنجار برتری‌طلب، انزواطلب و مهرطلب را متأثر از محیط نابهنجار دوران کودکی شخص و نوع واکنش او به نابهنجاری‌های محیط تربیت می‌داند. هورنای عامل اضطراب را اصلی‌ترین نشانه وجود تضاد عصبی در شخصیت فرد می‌داند. تحلیل روان‌کاوانه نشان داد شخصیت مرد (یوسف) همه‌گونه‌های تمایلات، احساسات و رفتارهای طبیعی را بدون اضطراب بازتاب می‌دهد و تضادهای رفتاری او از نوع تضاد طبیعی است که در انسان‌های معمولی مشاهده می‌شود، ولی شخصیت زن (زری)، به شدت تحت اضطراب و ترس شدید قرار دارد. تضاد اساسی در رفتار او، علائم شخصیت عصبی مهرطلب را

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران. ma.rezaei@ymail.com

^۲ (نویسنده مسئول): استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران. sare.zirak@srbiau.ac.ir

^۳ دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران. Drazar.ir@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۷/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۹/۱۵

تحلیل روان‌کاوانه شخصیت دو قهرمان زن و مرد در رمان سووشون بر مبنای نظریه ...، رضایی، زیرک و آذر ۱۹۳

بازتاب می‌دهد. اضطراب شدید در شخصیت زری، ساختار دفاعی شخصیت او را از هم فرو می‌پاشد و ترس از دیوانگی زری را به مداوا برمی‌انگیزاند و نهایتاً با مرگ یوسف و معالجه دکتر عبدالله‌خان از راه ارجاع زری به خود واقعی‌اش، موجب می‌شود او بر فاصله میان خود تصویری و خود واقعی‌اش غلبه کند و شجاعت از دست رفته‌اش را بازیابد.

کلیدواژه‌ها: سووشون، روان‌کاوی، شخصیت، عصیبت، اضطراب.

۱- مقدمه

حوزه ادبیات داستانی در دوره معاصر پیوسته تحت تاثیر تحولات گوناگون سیاسی، اجتماعی، تاریخی و فرهنگی بوده و در این سده اخیر از دیدگاه روان‌شناسی هم مورد توجه نویسندگان و پژوهشگران قرار گرفته است. ارائه نظرات گوناگون روز به روز دامنه این موضوع را وسیع‌تر کرده تا آنجا که با روان‌شناسی شخصیت‌ها به ریشه‌یابی برخی رفتارهای بهنجار و نابهنجار اجتماعی و فردی نیز پرداخته‌اند.

رویکرد کارن هورنای، به صورت تحلیل شخصیت است که نظریاتش تاثیر گسترده‌ای بر روان‌شناسی و روان‌کاوی معاصر گذاشته است. به نظر او علت اصلی نابسامانی‌های روحی و رفتاری (شخصیتی) انسان‌ها، روابط خشن و نابهنجار است. او معتقد است منشا انگیزش انسان، بیشتر از آنکه به قول فروید نیروی جنسی باشد، نیازمند به امنیت و محبت است و مصیبت اصلی، همیشه فقدان صمیمیت و محبت واقعی است. نقد ادبی روان‌کاوانه (Psychoanalytic literary criticism) گونه‌ای از نقد ادبی است که در آن روش‌ها، مفاهیم، نظریه‌ها و فرم‌های به کار رفته متأثر از سنت روان‌کاوی است که زیگموند فروید (Sigmund Freud) آن را بنا نهاد. به نقد ادبی روان‌کاوانه، نقد روان‌شناختی نیز می‌گویند (نیکزاد، ۱۳۹۱: ۳۶۷).

روان‌شناسی و ادبیات دو علم مجزا هستند، اما هرکدام به دلایل خاص خود ممکن است توجهی به دیگری داشته باشد. روان‌شناسی می‌تواند مطالعه کند که تصویرها و نمادهای یک اثر ادبی، معنی کامل خود را تا چه حد از یک منبع روان‌شناختی عمیق، یعنی از برخی جنبه‌های دائمی ذهن انسان، کسب می‌کند (دیچز، ۱۳۷۹: ۲۱۱).

۲- پیشینه پژوهش

در مقاله‌های «نقد روان‌شناختی آنته کریستا بر مبنای نظریه کارن هورنای» فهیم کلام (۱۳۹۵)، و «نقد و بررسی روانکاوانه شخصیت تهینه از نگاه کارن هورنای» هوشنگی (۱۳۹۲)، و «نقد و بررسی داستانی از جیمز تربر بر اساس دیدگاه روان‌شناختی کارن هورنای» رضایی دشت ارژنه (۱۳۸۸)، و «تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌های سه داستان گدا، خاکسترنشین‌ها و آشغال‌دونی غلامحسین ساعدی بر مبنای نظریه کارن هورنای» شاکری و بخشی (۱۳۹۴)، و «نقد روان‌شناختی دیگر سیاوشی نمانده بر مبنای نظریه کارن هورنای» بهنام‌فر و طلایی (۱۳۹۲)، و «تحلیل برخی عناصر روانی شعر وقوع بر مبنای مکتب هورنای» تسلیمی و آینده (۱۳۹۲) با استفاده از نظریه عصیبت کارن هورنای برخی متن‌های ادبی را تحلیل کرده‌اند؛ اما این تحلیل‌های روان‌کاوانه به تفکیک تضادهای طبیعی و نابهنجار در نظریه هورنای توجه نکرده و همه وجوه رفتاری و تضادهای شخصیتی را در چارچوب تیپ‌های شخصیتی تحلیل کرده‌اند. از سویی، در مقاله‌های «نام، ظهور و نقش شخصیت‌ها در سووشون اثر سیمین دانشور» قویمی و پزشکی (۱۳۸۶)، و «شخصیت‌پردازی زن در ادبیات داستانی سیمین دانشور با تاکید بر سووشون» برزمینی و گلچین (۱۳۹۴)، و «نمایش شخصیت‌ها (شخصیت‌پردازی نمایشی) در سووشون» محمدی و طلاپور (۱۳۹۱)، و «مقایسه زبان زنان در آثار سیمین دانشور و جلال آل‌احمد» بهمنی مطلق و باقری (۱۳۹۱) که شخصیت‌های داستان سووشون سیمین دانشور را تحلیل کرده‌اند، جنبه روانی شخصیت‌پردازی در رمان سووشون و شیوه پردازش انگیزه‌های روان‌شناختی کنش‌ها در درون متن را نادیده گرفته‌اند. سووشون متنی است که بیشترین بخش آن به موضوعات، جنبه‌ها و زمینه‌های روانی و اجتماعی اختصاص دارد. مقاله حاضر دو شخصیت قهرمان مرد و زن (یوسف و زری) در داستان سووشون را بر مبنای نظریه عصیبت کارن هورنای تحلیل می‌کند.

آنچه در زمینه مطالعه شخصیت در این رمان سیمین دانشور به عنوان نخستین زن داستان‌نویس ایرانی صورت گرفته، تحلیل شخصیت‌ها از منظر ادبی و یا روش‌های

تحلیل روان‌کاوانه شخصیت دو قهرمان زن و مرد در رمان سووشون بر مبنای نظریه ...رضایی، زیرک و آذر ۱۹۵

شخصیت‌پردازی به عنوان یک عنصر داستانی بوده است؛ و یا اینکه از دیدگاه و جایگاه خانواده و جنسیت (فمینیستی) می‌باشد و بسیار ناچیز به جنبه‌های روان‌شناختی شخصیت‌های رمان‌ها پرداخته‌اند. در پژوهش حاضر دو شخصیت اصلی رمان سیمین دانشور بر اساس تحلیل بعد روان‌شناختی آنان بر مبنای یک نظریه مشخص روان‌شناختی تبیین می‌شود، اما پژوهش‌های پیشین شخصیت‌های این رمان را اغلب بر اساس نظریه‌های نقد ادبی و ساختگرا و غیره بررسی کرده‌اند.

۳- نظریه «عصبیت»

کارن هورنای (Karen Horney ۱۹۵۲-۱۸۸۵م) را در کنار آلفرد آدلر (Alfred Adler) بنیانگذار نئوفرویدیسم به شمار می‌آورند. هورنای در کتاب‌های عصبیت و رشد آدمی (۱۳۹۹)، تضادهای درونی (۱۳۹۸ الف)، شخصیت عصبی زمانه ما (۱۳۹۸ ب)، خودکاو (۱۳۹۸ ج) و روان‌شناسی زن (۱۳۹۶) با انکار نقش برتر عوامل جنسی در نظریه فروید و انتقاد از نظریه ادیپی او علت اصلی نابسامانی‌های روحی و رفتاری و شخصیتی انسان‌ها را روابط نابهنجار می‌داند.

هورنای به دو گونه شخصیت معتقد است: بهنجار و نابهنجار؛ و شخصیت نابهنجار را به سه تیپ تفکیک می‌کند: برتری‌طلب، مهرطلب، عزت‌طلب. بر مبنای نظریه عصبیت هورنای، نابهنجاری در شخص در دوره کودکی و بر اثر واکنش کودک به نابهنجاری رخ می‌دهد (هورنای، ۱۳۹۸ الف: ۱-۷). او معتقد است چنانچه محیط تربیت کودک توأم با «محبت و گرمی، حمایت، آزادی نسبی، کمک، راهنمایی و تشویق» باشد کودک احساس ایمنی و آرامش خواهد کرد و «احساسات، علایق، تمایلات و آرزوهای خاص خودش را» به‌طور طبیعی و با طیب خاطر رشد خواهد داد؛ اما در شرایط نابهنجار «تحقیر، اجحاف و تعدی و زور و فشار، رعایت نکردن احتیاجات خاص کودک، بی‌علاقگی و بی‌توجهی به او، تبعیض بین بچه‌ها، محیط نایمن، سخت‌گیری بیش از حد، ایراد و انتقاد و بهانه‌جویی بی‌مورد، مواظبت و حمایت زیادی از بچه و فقدان محبت صادقانه» در کودک «احساس نایمنی، اضطراب، تشویش و دلهره دائمی» ایجاد خواهد

کرد (هورنای، ۱۳۹۹: ۱۳). کودک در برخورد با این محدودیت‌ها و شرایط ناگوار می‌تواند به سه شیوه، واکنش نشان دهد: خشونت و گستاخی پیشه کند و مقابله به مثل کند (برتری‌طلبی) راه انزوا و پرهیز از تماس با دیگران پیشه کند (انزواگرینی) و یا مدارا پیشه کند و مطابق میل و دلخواه اطرافیان رفتار کند (مهرطلبی). گزینش هر یک از راه‌های پرخاشگری، انزوا و وابستگی، به دو عامل ربط دارد: «خُلُقِیَات و خصوصیات روحی خود کودک» و «اوضاع و احوال محیط و شرایطی که دیگران برایش به وجود می‌آورند» (همان: ۱۴).

مشکل از آنجا آغاز می‌شود که انتخاب هیچ‌کدام از این سه شیوه دفاعی مشکل را به‌کلی حل نمی‌کند، زیرا انتخاب هر کدام از این روش‌ها به هزینه سرکوب نیازهای دو شیوه دیگر تمام می‌شود؛ سرکوب برجسته شدن یکی از شیوه‌های دفاعی به زیان دو شیوه دیگر در شخصیت کودک موجب می‌شود. به بیان دیگر سرکوب ترمزهای روحی در شخصیت فرد ایجاد خواهد کرد؛ به این صورت که شیوه‌های سرکوب شده به نبایدها و شیوه انتخاب شده به باید تبدیل می‌شوند. با ایده‌آل‌سازی این بایدها و نبایدها، یک خودِ تصویری و ایده‌آل شکل می‌گیرد، اما نیازهای واقعی انسان متنوع است و هیچ‌یک از این شیوه‌های دفاعی تمام نیازهای او را در برخورد با واقعیت‌های محیط پوشش نمی‌دهد. بنابراین، در موقعیت‌های گوناگون بر اثر تداخل شیوه‌های سرکوب شده با شیوه انتخاب شده، «تضاد اساسی» شکل می‌گیرد. تضاد با تضعیف کنترل شخص بر ساختار دفاعی، اضطرابی شدید در فرد ایجاد می‌کند. اضطراب، به نوبه خود، عناد با خود یا دیگری را در او تولید می‌کند و این اضطراب و عناد همدیگر را تشدید می‌کنند. از آن پس شخص برای توجیه کارهایش به جای توجه به علت درونی و واقعی تضادها و اضطراب‌ها، به علت‌تراشی خیالی روی می‌آورد. به تدریج فاصله میان خود واقعی و خود ایده‌آلی (تصویری) که در پی انتخاب یکی از این سه شیوه در او برجسته شده است بیشتر و بیشتر می‌شود (همان: ۱۵-۱۸). فرایند شکل‌گیری شخصیت در نظریه هورنای به واسطه محیط اینگونه خواهد بود:

تحلیل روان‌کاوانه شخصیت دو قهرمان زن و مرد در رمان سووشون بر مبنای نظریه ... رضایی، زیرک و آذر ۱۹۷

الف- هنجارمند و قرین آرامش و محبت، شخصی بهنجار، پرورش همه جانبه استعدادها.
ب- نابهنجار و قرین تعدی، اجحاف و بی‌توجهی، شخصیت نابهنجار (برتری‌طلب، مهرطلب، عزلت‌طلب)، سرکوب بخش‌هایی از نیازها، ترمزهای روحی (بایدها و نبایدها، شکل‌گیری خود تصویری یا ایده‌آل)، تضاد اساسی، اضطراب، عناد به خود یا دیگری، دلیل تراشی، منطق تراشی، ترس از دیوانگی و...

بر مبنای نظریهٔ عصبیت، اصلی‌ترین دلیل بر وجود نابهنجاری در شخصیت فرد، تضاد اساسی است. هر گونه تضاد رفتاری را نمی‌توان دلیل نابهنجاری دانست (هورنای، ۱۳۹۸ ج: ۶۲). بسیاری از تضادها در رفتار انسان‌ها طبیعی انگاشته می‌شود، حال آنکه نشانهٔ نابهنجار بودن تضاد، اضطراب شدید است. در شخصیت همهٔ افراد تا حدودی از تضاد در رفتار و اضطراب مشاهده می‌شود. تضاد و اضطراب، زمانی علامت نابهنجاری است که با عناد به خود و با اجبار و ناآگاهی همراه باشد. شخصیت نابهنجار به وجود اضطراب در خود، آگاه است اما به علت آن آگاهی ندارد. او برای کم کردن اضطراب و ایجاد تعادل در ساختار دفاعی به دلیل تراشی روی می‌آورد (هورنای، ۱۳۹۸ الف: ۱۱۳). لذا برای تحلیل شخصیت‌ها نخست باید نشانه‌های آشکار نابهنجاری، یعنی وجود تضاد اساسی، اضطراب و عناد به خود را جستجو کرد. پس از شناسایی علایم نابهنجاری، تیپ شخصیتی مشخص می‌شود و چون منشاء اضطراب‌های عصبی فرد به دوران کودکی می‌رسد (هورنای، ۱۳۹۸ ب: ۷۶-۷۸) باید آنها را در پرتو تجربیات کودکی شخص تعبیر و تفسیر کرد. بنابراین اصلی‌ترین عناصر شخصیتی برای تحلیل بر مبنای نظریهٔ عصبیت در این مقاله، محیط دورهٔ کودکی، تضاد اساسی، اضطراب، عناد به خود یا دیگری، و تیپ‌های شخصیتی‌اند.

۴- تحلیل روان‌کاوانهٔ شخصیت قهرمان مرد (یوسف)

۴-۱- محیط دوران کودکی

یوسف در دوران کودکی از مهر و محبت پدر برخوردار بوده است. پدرش به او و برادر بزرگش ابوالقاسم‌خان (خان کاکا) حق می‌دهد که برای تحصیل به خارج بروند یا

سهم‌شان را بگیرند و به زندگی ادامه دهند. خان کاکا سهمش را می‌گیرد (گرچه همواره به یوسف حسادت می‌کند و ادعا می‌کند پدر در حق او بی‌عدالتی کرده است) ولی یوسف به خارج می‌رود و تحصیل می‌کند. برای توصیفی از تربیت کودکی یوسف، فاطمه‌خانم، خواهر بزرگ یوسف، او را پسر سوگلی پدر می‌خواند و به خان کاکا می‌گوید: «خان کاکا، همین قدر می‌دانم که نه پدرت و نه جدت هیچ‌کدام منت احدی را نکشیدند. نه منت فرنگی‌ها... و نه منت خودی‌های تازه به دوران رسیده را... مرحوم حاج‌آقام عمّامه‌اش را تا آخر عمر از سر بر نداشت و یک عمر خانه‌نشین بود... اگر یوسف پسر سوگلی‌اش بود به همین علت بود که خلق و خوی خودش را داشت» (دانشور، ۱۳۹۸: ۲۴-۲۵).

بنا به این توصیف از دوره کودکی یوسف، بر مبنای نظریه هورنای باید شخصیت یوسف به گونه‌ای بهنجار رشد کرده باشد، در این صورت، به جای سرکوب جنبه‌هایی از شخصیت، باید ابعاد متنوع شخصیتی او به نحو مطلوب و متعادل رشد کرده و هیچ‌کدام در او برجسته نباشد. با رشد طبیعی استعدادها در جهات مختلف، زمینه‌ای برای تضاد غیرطبیعی و اضطراب‌های عصبی نخواهد بود. طبق نظریه هورنای، برخلاف شخصیت بهنجار، در شخصیت عصبی «تضاد روز به روز شدیدتر و عمیق‌تر می‌گردد و صدها عارضه عصبی به تبع آن در شخص ایجاد می‌شود» (هورنای، ۱۳۹۸ الف: ۳۱).

۴-۲- تضاد و اضطراب

علامت اصلی وجود تضاد عصبی در رفتار شخص، وجود اضطراب است. در شخصیت یوسف هیچ‌گاه در داستان سووشون اضطراب مشاهده نمی‌شود.

متهم کردن یوسف به تضاد در رفتار تنها در سخنان انگلیسی‌ها و نیز در سخنان برادر یوسف مشاهده می‌شود (که پس از مرگ یوسف اعتراف می‌کند از سر حسادت بوده است): «خان کاکا چشم‌هایش را به هم زد و خشمگین گفت: پس راه برادر سوگلی‌ات یوسف است که از یک دست از دولت کوپن قند و شکر و قماش می‌گیرد و از دست دیگر تحویل دهاتی‌ها می‌دهد؟» (دانشور، ۱۳۹۸: ۲۲).

تحلیل روان‌کاوانه شخصیت دو قهرمان زن و مرد در رمان سووشون بر مبنای نظریه ... رضایی، زیرک و آذر ۱۹۹

این رفتار در یوسف چنانچه نشانه نابهنجاری باشد، با رفتارهای تیپ شخصیتی برتری طلب باید تطبیق و در چارچوب ساختار روانی برتری طلبی که همواره به منفعت خودش می‌اندیشد تعبیر و معنا شود. تیپ برتری طلب هیچ کاری برای دیگران جز با هدف منفعت طلبی انجام نمی‌دهد (هورنای، ۱۳۹۸ الف: ۵۸) ولی حتی در سخنان دشمنان یوسف و نیز در سخنان برادر او تاکید شده است که کارهایی که یوسف می‌کند صرفه‌ای برای خود او ندارد: «... خوب آدم نادان، صرفه تو در این معامله چیست؟ هر وقت ده می‌رود برای دهاتی‌ها دوا می‌برد. به خدا اگر تمام دواهای دنیا را تو این دهات بریزند، درد این دهاتی‌ها دوا نمی‌شود» (دانشور، ۱۳۹۸: ۲۲).

اهداف یوسف برخلاف تیپ برتری طلب که با هدف استثمار دیگران انجام می‌شود در راستای حمایت از دیگران است. او همواره رعیت را به خودش مضاف می‌کند و می‌گوید: رعیتم. نسبت به همشهری‌ها و هموطنانش نیز چنین حسی دارد و می‌گوید: همشهری‌هایم: «یوسف به تلخی گفت: اما رعیت مرا می‌شود... همشهری‌های مرا می‌شود گرسنه نگه داشت...» (همان: ۱۶).

«یوسف [از زری] با تعجب پرسید: از دست من گریه می‌کنی؟ من نمی‌توانم مثل همه مردم باشم. نمی‌توانم رعیتم را گرسنه ببینم. نباید سرزمینی خالی خالی از مرد باشد» (همان: ۱۸).

یوسف «کلو»، فرزند یک دهاتی را که پدرش چوپان یوسف بوده و می‌میرد، به خانه خودش می‌آورد و به فرزندخواندگی می‌پذیرد و حتی لحظه مرگ آن کودک رعیت را دارد: «آقا هنوز نیمه جانی داشت. دهان باز می‌کرد که حرف بزند نمی‌توانست. سرم را نزدیک بردم. گفت: کلو... کلو... ببر بسپار دست... دست کس و کارش...» (همان: ۲۵۱).

دیگران نیز بر دانایی، انصاف و شجاعت و قابل اعتماد بودن و مدیریت او صحه می‌گذارند: «عمه گفت: خان کاکای خودم را می‌شناسم. یوسف را هم می‌شناسم. ابوالقاسم

خان [برادر بزرگ یوسف] صاف نیست. از وقتی هم که به خیال و کالت افتاده ناصاف‌تر شده» (همان: ۲۰).

برادر بزرگ یوسف که همواره به او انتقاد و تمسخر می‌کرد و می‌گفت: «همه کارش از روی هوس است...» (همان: ۲۳) و برای منافع خودش یوسف را به زدن «حرف‌های بی‌رویه» متهم می‌کرد: «امروز عصر می‌آیی و حرف‌های بی‌رویه هم نمی‌زنی.» (همان: ۲۴) پس از مرگ یوسف به استثناء بودن یوسف اذعان می‌کند و اعتراف می‌کند که این رفتارها را از سر حسادت انجام می‌داده است: «... دوره دوره او نبود. برادر، اگر روحت اینجا حاضر است، مرا حلال کن. دلم می‌خواست فهم و شعور و سواد تورا داشته باشم و چون نداشتم مسخره‌ات می‌کردم. برادر تو، مثل یک سرو آزاد...» (همان: ۲۴۴). با اعتراف برادر یوسف به واقعی نبودن سخنانش درباره یوسف، اعتبار حرف‌هایش بر وجود تضاد شخصیتی در یوسف از میان می‌رود.

شخصیت عصبی نمی‌تواند رفتارهای خود را با واقعیت‌ها تطبیق دهد ولی یوسف در جایی که لازم باشد احتیاط‌های لازم را هم می‌کند. یوسف در برابر اشغالگران کمترین کوتاهی به خرج نمی‌دهد ولی فتوحی، از اعضای حزب کمونیست، می‌گوید: «... یوسف‌خان از همه ما واردترند. خودشان گفتند تا امکان چهل درصد موفقیت نباشد چنین خطری را کردن در حکم خودکشی است...» (همان: ۲۱۵). این رفتار یوسف در ظاهر از تضاد حکایت دارد زیرا با ادعای او به روراست بودن و نترس بودن تضاد دارد؛ ولی بر مبنای نظریه هورنای، چنانچه رفتاری با تضاد عصبی همراه باشد باید حتماً اضطراب در پی داشته باشد. در رفتار یوسف اضطرابی مشاهده نشده است و او همواره بر اعتقاد خود به ایستادگی تاکید کرده است.

از تمایلات شخص عصبی، بددهنی است. در یوسف نیز گاهی بددهنی به دیگران مشاهده می‌شود. در جایی آنان را «گوساله» می‌نامد: «یوسف تا چشمش به نان افتاد گفت: گوساله‌ها، چطور دست میرغضبشان را می‌بوسند!...» (همان: ۵). در جای دیگر، یوسف به ملک سهراب که می‌خواهد آذوقه‌اش را بخرد و به انگلیسی‌ها در عوض دریافت

تحلیل روان‌کاوانه شخصیت دو قهرمان زن و مرد در رمان سووشون بر مبنای نظریه ...رضایی، زیرک و آذر ۲۰۱

اسلحه برای جنگ با حکومت ایران بفروشد، خشمگین می‌گوید: «بین سهراب جان، تو یک الف بیچه دیگر به من نارو نزن...» (همان: ۵۰) در این موارد نیز چون در رفتار یوسف اضطراب مشاهده نمی‌شود، نمی‌توان آن را با رفتار تیپ شخصیتی عصبی و نابهنجار منطبق دانست. هورنای معتقد است هر چه هم یک رفتار خشن و عجیب باشد تا زمانی که دیگر ویژگی‌های ساختار روانی و دفاعی به‌ویژه اضطراب و عناد را نداشته باشد رفتاری بهنجار و طبیعی است.

یوسف حتی در مواردی که در خلوت خانه خود سخن می‌گوید تضادی در اهداف و نیت‌هایش مشاهده نمی‌شود. توصیه‌های تربیتی او به فرزندش نشان می‌دهد، یوسف به تمایلات و اهداف و نیت‌های خود آگاهی دارد و هیچ تظاهر، دورویی و ماکیاولیسم که مشخصات تیپ عصبی برتری‌طلب است در او نمی‌توان یافت. یوسف خطاب به فرزندش خسرو می‌گوید: «دوست داشتن که عیب نیست باباجان. دوست داشتن دل آدم را روشن می‌کند. اما کینه و نفرت دل آدم را سیاه می‌کند. اگر از حالا دلت به محبت انس گرفت، بزرگ هم که شدی آماده دوست داشتن چیزهای خوب و زیبایی این دنیا هستی. دل آدم عین یک باغچه پر از غنچه است. اگر با محبت غنچه‌ها را آب دادی باز می‌شوند، اگر نفرت ورزیدی غنچه‌ها پلاسیده می‌شوند. آدم باید بداند که نفرت و کینه برای خوبی و زیبایی نیست، برای زشتی و بی‌شرفی و بی‌انصافی است. این جور نفرت علامت عشق به شرف و حق است» (همان: ۲۹).

دیگران نیز صداقت در اهداف یوسف را تایید می‌کنند. مجید پس از مرگ یوسف درباره او می‌گوید: «خودش می‌دانست که هنوز دوره امثال او نرسیده. اما او می‌گفت بارها به خودم گفت که وظیفه ما این است که رسیدن این دوره را جلو بیندازیم.» (همان: ۲۴۴-۲۴۵).

نتیجه اینکه، یوسف به شخصیت واقعی خودش آگاه است و در او خود تصویری و خیالی فعال نشده است. بنابراین یوسف در تحلیل روان‌کاوانه کارن هورنای، انسانیست با ویژگی‌های متعادل که یک شخصیت بهنجار به شمار می‌آید.

۴-۳- تیپ شخصیتی

در نظریهٔ عصبیت هورنای، شخص زمانی در تیپ شخصیتی قرار می‌گیرد که رفتار او عصبی و نابهنجار باشد. تحلیل بالا نشان داد رفتار یوسف با مشخصات رفتار نابهنجار همخوانی ندارد؛ بلکه وجود اوصاف تیپ‌های سه‌گانهٔ هورنای را در یوسف باید به معنای پرورش طبیعی استعدادهای مختلف او دانست که به اقتضای شرایط آشکار می‌شود. یوسف در رفتار خود گاهی بسیار پرخاشگر و خشمگین و ناسازگار است (به‌ویژه در برابر بیگانگان). گاهی بسیار مهربان و با محبت (او همیشه به روی همسرش لبخند می‌زند) و گاهی نیز عزت‌نشین (به ده پناه می‌برد و کتاب می‌خواند).

توصیف عمهٔ یوسف از شخصیت دوران کودکی این است که او خُلق و خوی پدرش را داشته که شخصیتی مستقل، جسور و شجاع بوده و منت کسی را نمی‌کشیده است. این اوصاف و تمایلات روانی در پدر یوسف، در ابتدا شخصیت برتری طلب را در ذهن می‌آورد، اما این که پدر یوسف در تمام عمر خود خانه‌نشین بوده و همواره سعی می‌کرده منت کسی را نکشد (استقلال‌طلبی)، اوصاف تیپ شخصیتی عزت‌طلب را هم نشان می‌دهد. شخصیت عزت‌طلب برخلاف دو تیپ دیگر همواره سعی می‌کند بین خود و دیگران فاصله برقرار سازد و به هیچ طریقی با کسی آمیزش و درگیری پیدا نکند: «انگار به دور خود یک پردهٔ نامرئی می‌کشند» (هورنای، ۱۳۹۸ الف: ۶۴).

خان کاکا (بردار یوسف) که همیشه به رفتار یوسف انتقاد دارد نیز توصیفی از رفتار یوسف می‌کند که به تیپ عزت‌طلب نزدیک است: «خان کاکا گفت: هی خواب! هی خواب! در ده هم یا خواب است یا تو پشه‌بند نشسته کتاب می‌خواند. من پسِ پایم ترکیده. صورتم از آفتاب سیاه چروک شده، اما آقا خودش را لای زرورق نگهداشته...» (دانشور، ۱۳۹۸: ۲۳).

این وصف می‌تواند تا حدودی نشانهٔ عزت‌طلبی باشد اما تا زمانی که رفتاری تبدیل به نابهنجاری نشده، از روی اجبار و همراه با اضطراب نباشد می‌تواند جزو امیال طبیعی شخص به شمار آید.

تحلیل روان‌کاوانه شخصیت دو قهرمان زن و مرد در رمان سووشون بر مبنای نظریه... رضایی، زیرک و آذر ۲۰۳

برخی اوصاف دیگر یوسف نیز تیپ شخصیتی عزلت‌طلب را به ذهن می‌آورد؛ از قبیل تاکید او بر استقلال و خودکفایی. میل به خودکفایی به صورت پرهیز از «مَنّت‌کشی» در شخصیت پدر یوسف نیز مشاهده می‌شود. شخصیت عزلت‌طلب برای اینکه بتواند از آزار دیگران در امان بماند تلاش می‌کند از مردم دوری گزیند و لازمه این دوری، «خودکفایی» یا «خودبسندگی» است (هورنای، ۱۳۹۸ الف: ۶۴). عزلت‌طلب احتیاجات خویش را محدود می‌سازد. «خودبسندگی و احتیاج به خلوت هر دو ناشی از احتیاج شدید به استقلال‌اند. تیپ عزلت‌طلب برای این که دیگران را از خلوت خود دور کند، گاهی به کسب برتری نیز نیاز دارد تا بتواند از قدرت خود برای دور نگه داشتن دیگران بهره‌بردار. این کشش، او را ظاهراً به تیپ برتری‌طلب مشابه می‌کند اما شیوه و هدف آن دو متفاوت است (همان: ۶۷). عزلت‌طلب برای این که خویشان را به برتر بودن راضی کند به خود می‌باوراند که او شخصیتی استثنایی و بی‌نظیر است و باید همچون گنجی بی‌نظیر و ارزشمند از دسترس دیگران دور بماند (همان: ۶۸). یوسف در جایی خطاب به همسرش خود را متفاوت از همه مردم توصیف می‌کند: «... من نمی‌توانم مثل همه مردم باشم...» (دانشور، ۱۳۹۸: ۱۸).

مک ماهون خبرنگار ایرلندی نیز با توصیف یوسف به «گُلِ نایاب» و اشاره به این که با نظر یوسف درباره «استقلال» موافق است، تیپ شخصیتی عزلت‌طلب را برای یوسف القا می‌کند: «بعضی آدم‌ها [توصیف غیرمستقیم یوسف] عین یک گُلِ نایاب هستند، دیگران به جلوه‌شان حسادت می‌برند. خیال می‌کنند این گُلِ نایاب تمام نیروی زمین را می‌گیرد. تمام درخشش آفتاب و تری هوا را می‌بلعد و جا را برای آنها تنگ کرده، برای آنها آفتاب و اکسیژن باقی نگذاشته. به او حسد می‌برند و دلشان می‌خواهد وجود نداشته باشد... بله یوسف تو درست گفتی، اگر استقلال برای من خوب است برای تو هم خوب است و آن قصه‌ای که تو گفتی چقدر به دردم خورد...» (همان: ۱۴).

همچنان نمی‌توان گفت داشتن این احساس در فرد نشانه نابهنجاری است زیرا اگر شخصیت یوسف با تیپ عزلت‌طلب انطباق می‌یافت نباید یوسف از دید دیگران فردی

مزاحم و «سرشاخ» توصیف می‌شد که مک ماهون به او تذکر می‌دهد: «باز با خیاط سروشاخ شدی؟... آدم‌ها طبعاً باید شبیه رویدنی‌های منطقه‌ای باشند که در آن به وجود آمده‌اند. لطیف و معتدل. مرا فرستاده‌اند که به تو بگویم چرا معتدل نیستی؟... خیاط کل با تو لج کرده. چشم ندارد تو را ببیند. مرا هم همین‌طور. دیروز به قنسول گفتم دور یوسف را خط بکشید، خیاط کل نمی‌گذارد... آنها می‌گویند نبین و نشنو و نگو. و شاعر ایرلندی دایم‌الخمر، خبرنگار جنگی را می‌فرستند سراغش تا نرمش بکند...» (همان: ۱۴-۱۲) «این همه شر و ور به هم بافتم که تو نرم بشوی...» (همان: ۱۵). این جنبه‌های شخصیتی در یوسف برخلاف تیپ عزلت‌طلب با تیپ برتری‌طلب انطباق دارد زیرا لازمه سرشاخ شدن با دیگران و نرم نبودن، این است که فرد عزلت‌گرا نباشد. اما با تیپ برتری‌طلب نیز همخوان نیست زیرا مطابق نظریه هورنای، شخص برتری‌طلب، سعی دارد با کسب برتری و قدرت، از دیگران سوءاستفاده کند.

از مواردی در متن سووشون که نشان می‌دهد یوسف دارای تمایلات عزلت‌طلبانه نابهنجار نیست، توصیه‌های او به ملک رستم است: «اگر آدم تنها بخواهد می‌تواند خودش را از تنهایی دریاورد. خیلی‌ها هستند که حرف حق سرشان می‌شود و نفس حق را می‌شناسند. منتها پراکنده هستند. خودت را با آنها از تنهایی درآور...» (همان: ۴۸).

یوسف برتری‌طلب هم نیست. برتری‌طلب معتقد است دنیا صحنه مبارزه موجودات زنده است و فقط شایسته‌ترین آنها زنده می‌ماند؛ قوی ضعیف را از بین می‌برد. از احتیاجات مبرم برتری‌طلب این است که بر دیگران حاکمیت، کنترل و سلطه داشته باشد. گاهی با صراحت و مستقیم، گاهی تحت عنوان حسن نیت و علاقه به امور دیگران در کارشان دخالت می‌کند، گاهی پشت پرده سر نخ را در دست می‌گیرد و گاهی به عناوین مختلف وظایف و تعهداتی را بر دیگران تحمیل می‌کند. نسبت به دیگران به شدت بدبین و فریبکار است. به فلسفه ماکیاولی تمسک می‌جوید. او صریح بودن و رک‌گویی‌اش را با خیرخواهی توجیه می‌کند، آمادگی عجیبی برای مبارزه و جدال دارد، از این که ترس بر او غلبه کند به شدت منزجر است، به هر وسیله‌ای متشبث می‌شود تا حرف خود را به

تحلیل روان‌کاوانه شخصیت دو قهرمان زن و مرد در رمان سووشون بر مبنای نظریه... رضایی، زیرک و آذر ۲۰۵

کرسی بنشانند، بی‌توجهی به علایق دیگران، شقاوت و بیرحمی، رقابت، خفه کردن حسِ ملاطفت و نرمی، پنهان کردن ترس و ناامیدی، بددهنی و پرخاش و توسل به دروغ و ریا و... از دیگر اوصاف او هستند (هورنای، ۱۳۹۸ الف: ۵۵-۶۲). برخی اوصاف یوسف از زبان دیگران و نیز از زبان خودش، به برخی تمایلات این تیپ تشابه دارد. یوسف یک جا خودش را «مانند بیر» می‌داند و یک جا «گرگ گرسنه» خطاب می‌کند: «یوسف خشمگین فریاد زد: من؟ جلو من بایستی؟ من که در بیرون از خانه مثل بیر هستم و در خانه، در برابر تو یک بره سربه‌راه؟...» (دانشور، ۱۳۹۸: ۱۲۹).

یوسف به نرمی گفت: «... چرا از من پنهان کردی تا مثل گرگ گرسنه به جانت بیفتم...» (همان: ۱۳۱).

یوسف در جاهای دیگر از صریح و رک بودن خودش و این که اهل دروغ نیست سخن می‌گوید: «یوسف آهی کشید و گفت: من نگفتم عصر نمی‌آیم. احتیاجی هم به قسم نیست. اما درباره گول زدن آنها، من آدم سراسستی هستم اگر سرم هم برود اهل دروغ و دونگ نیستم» (همان: ۲۴).

«یوسف گفت: من غیر از این طور جور دیگری بلد نیستم حرف بزنم. تو که مرا می‌شناسی. با احدی رودربایستی ندارم. حتی با عزیزترین دوستانم» (همان: ۴۷).

«من بلد نیستم» می‌تواند به معنی اجباری بودن یک رفتار باشد ولی در صورتی این معنا را خواهد داشت که با اضطراب همراه باشد. در رمان سووشون مشاهده نمی‌شود که یوسف به هنگام این رفتارها اضطرابی از خودش نشان داده باشد. در طول داستان مشاهده نشده است که یوسف در دیدگاه و رفتارهای خود تردید کرده و اعتماد به نفس خود را از دست داده باشد. بنابراین، این رفتارها هرچند هم شدید باشد به معنای نابهنجار بودن آن نیست. نمودها و تظاهرات برونی تلاش‌ها و کشش‌های عصبی و غیرعصبی ممکن است مشابه باشد؛ ولی منشاء، مبنا و همچنین معنای آنها به کلی متفاوت است (هورنای، ۱۳۹۸ ج: ۶۱). هیچ یک از این حالات، تلاش‌ها، تمایلات و کشش‌ها فی‌نفسه و به‌خودی خود نشانه عصبیت و غیرطبیعی بودن یا فاقد ارزش‌های انسانی بودن نیست (همان: ۶۰).

یوسف در جایی خود را «مرد» می‌داند مردی که باید استثناء باشد و یک تنه جلو بیگانگان بایستد: «... از همه بدتر احساس حقارتی است که دامنگیر همه‌تان شده... همه‌تان را در یک چشم به هم زدن کردند دلال و پادو و دیلماج خودشان. بگذارید لااقل یک نفر جلو آنها بایستد تا توی دلشان بگویند: خوب آخرش یک مرد هم دیدیم» (دانشور، ۱۳۹۸: ۱۶).

«یوسف [خطاب به زری]: «... نباید سرزمینی خالی خالی از مرد باشد» (همان: ۱۸).
به اعتقاد یوسف «ایستادگی» یک ارزش مستقل است و برای آن باید تن به سختی داد: «نه مسأله مهم ایستادگی است...» (همان: ۳۰). ایستادگی و مقاومت در برابر ظلم، یک ارزش انسانی است و در همه انسان‌های وارسته مشاهده می‌شود.
صریح و رک بودن و برخورد تند یوسف با دیگران، در توصیفات دیگران از او نیز مشاهده می‌شود: «زری گفت: من که گفتم، صد بار بگویم؟ تو به طرز ترسناکی صریح هستی؟ و این صراحت تو...» (همان: ۱۲۹).

«خان کاکا [گفت]: بین صاف و صریح به برادر بزرگش توهین می‌کند» (همان: ۱۶).
«خان کاکا آهسته گفت: داداش بیخود لج می‌کنی...» (همان: ۱۶).
«خان کاکا به خود یوسف رو آورد و گفت: جانم، عزیزم، تو جوانی و نمی‌فهمی. با این کله‌شقی با جان خودت بازی می‌کنی و برای همه‌مان دردسر می‌تراشی. آخر آنها هم باید قشون به این بزرگی را نان بدهند. خودت که می‌دانی نمی‌شود قشون به این بزرگی را گرسنه نگه داشت...» (همان: ۱۶).

دلال زینگر (که فردی شیرازی و آبله‌رو بوده) که از طرف نیروهای انگلیسی برای مذاکره با یوسف درباره فروش غلات آمده بود، گفت: «فرمودند به آقا عرض کن از خر شیطان بیایند پایین...» (همان: ۲۵۰).

یوسف در گفتگو با دلال زینگر نسبت به انگلیسی‌ها بسیار با صراحت پرخاش و جسارت می‌کند: «... برو به زینگر بگو، بگذار به جای اینکه تو و امثال تو، روز به روز چاق و چله‌تر بشوید، رعیت پولدار بشود... آقا فرمود من کی از زینگر صلاح‌دید خواستم؟... آقا

تحلیل روان‌کاوانه شخصیت دو قهرمان زن و مرد در رمان سووشون بر مبنای نظریه ...رضایی، زیرک و آذر ۲۰۷

آتشی شد و تشر زد. فرمود: گور پدر همه‌شان کرده، ژاندارم‌ها را هم به رخ من نکش که از آنها هم ترسی ندارم. اگر مردید بروید با ژاندارم‌ها قفل انبارها را بشکنید... دلال... گفت: آقا جانم، قربانت بروم، ضد نکن، با اینها در نینداز، بد می‌بینی... از این می‌ترسند که سرود یاد مستان بدهی. آقا فرمود اتفاقاً قصد من هم همین است: در همدان مردم دکان‌ها را بستند و نگذاشتند یک دانه گندم از دروازه شهر خارج بشود، اینجا دروازه قرآن را خراب کرده‌اند...» (همان: ۲۵۱-۲۵۰).

هورنای می‌گوید کودکی که به‌طور طبیعی میل به جسارت و مقاومت دارد برای دور کردن آزار از خود سعی می‌کند به پرخاش و جسور بودن و خشونت روی بیاورد. بنابراین میل یوسف به این که انگلیسی‌ها بگویند لاقل یک مرد دیدیم می‌تواند این میل را آشکار سازد. ولی اینجا نیز در رفتار یوسف تردید و اضطرابی نمی‌توان دید. تنها در یک صحنه حالتی مشابه اضطراب در رفتار او مشاهده می‌شود که البته جزئی و طبیعی است: «... دوباره دلال سر به گوش آقا گذاشت و دو سه دقیقه‌ای یواش یواش حرف زد. حرفش که تمام شد، آقا به فکر فرورفت منقلب شده بود اما تغییر نکرد. فقط گفت: برو به زینگر بگو من به سهراب آذوقه می‌دهم نه اسلحه... راهم را کشیده بودم که بروم هنوز پایم را در آستانه در نگذاشته بودم که صدای تیر بلند شد. برگشتم دیدم قلیان افتاد و آقا هم یله شد و خون راه افتاد» (همان: ۲۵۱).

تنها در نمونه فوق و پس از آن که به امر خطرناکی مانند: آسیب به خودش، نزدیکانش یا دیگران تهدید شده، اندکی منقلب می‌شود اما تغییر نمی‌کند. استحکام شخصیتی یوسف نشان می‌دهد او به حالات و تمایلات و نیت‌های خود بسیار مطمئن و آگاه است و در هیچ جای داستان در او اضطراب، دو دلی، عدم اطمینان و ترس مشاهده نمی‌شود.

۵- تحلیل روان‌کاوانه شخصیت قهرمان زن (زری)

۵-۱- محیط دوران کودکی

داستان سووشون روزگار سخت و زندگی تنگدستانه دوران کودکی زری را به‌ویژه پس

از مرگ پدرش روایت می‌کند: «آن ماه‌های اوّل مرگ پدر به قول مادرش چقدر تنگ‌روزی بودند. هنوز مستمری، چیزی در کار نبود. بعدها مدیر مدرسه شاعیه به این فکر انداختشان که تقاضا بنویسند... مادر خم شد و زمین را سجده کرد و گفت: می‌دانستم. می‌دانستم خدا خودش کارساز است» (همان: ۱۵۳).

هنگامی که مدرسه از دانش‌آموزان دختر می‌خواهد که برای مراسم خوشامدگویی به یک عده انگلیسی که تازه از لندن وارد شده بودند، بلوز سفید پاک اتوکشیده بپوشند، زری برای تهیه آن مستاصل می‌شود: «حالا زری در عرض دو سه ساعتی که وقت داشت، از کدام گور سیاه بلوز سفید دست و پا کند و با کدام پول؟» (همان: ۱۵۳). علایم سرطان مادرش هم آشکار شده و در رختخواب بی‌حال خوابیده بود. مادرش پس از عروسی زری، هنگامی که فرزند اوّلش (خسرو) سه ساله بود تنها در مریضخانه مرسلین از دنیا می‌رود.

شرایط اقتصادی خانواده زری و فقر و عدم امنیت که پس از مرگ پدر بر سرنوشت زری سایه می‌اندازد، وضعیتی نابهنجار است که می‌تواند به‌طور طبیعی در هر کودکی به تناسب ساختار جسمی و روحی‌اش نابهنجاری‌هایی ایجاد کند. بنابراین در صورت نابهنجار شدن شخصیت زری، بیشترین امکان این است که با وجود حس عدم امنیت در او، وی به تیپ شخصیتی مهرطلب گرایش یافته باشد.

فقر خانواده زری برای عزت‌الدوله به بهانه‌ای برای تحقیر زری تبدیل می‌شود و زری با این که این توهین‌ها را می‌شنود اعتراضی نمی‌کند (همان: ۸۶). عزت‌الدوله، که پسرش حمیدخان اولین خواستگار زری بوده، به خواهر یوسف می‌گوید: «خواستم... بیایم بگویم مادرش سرطان دارد. بگویم آدم گدا، جان به جانش بکنی آخرش گداست» (همان: ۸۸). «خانم متشخصی مثل من پا می‌شود می‌رود گداخانه آنها، خواستگاری. اطاق پذیرایی‌شان یک کف دست اطاق است به اندازه نمازخانه ما. از دود قلیان چشم چشم را نمی‌بیند. مادرش شده معاینه اسکلت. ریختی است که من عارم می‌آید ننه‌فردوس را با آن ریخت بینم. موهای سفید، صورت زرد، دندان جلو افتاده، یک پیراهن چروک و کهنه

تحلیل روان‌کاوانه شخصیت دو قهرمان زن و مرد در رمان سووشون بر مبنای نظریه... رضایی، زیرک و آذر ۲۰۹

تشش... اقبال به تو روآورده که طفل معصوم من دخترت را از میان آن همه دختر پسندیده...» (همان: ۸۷).

۵-۲- تضاد و اضطراب

تضاد رفتاری در رفتار زری در جاهای مختلف داستان خود را نشان می‌دهد. او در برابر یوسف و دختر حاکم (گیلان تاج) که گوشواره‌هایش را از او می‌گیرند (همان: ۸) و در جای دیگر که اسب پسرش را برای دختر حاکم به زور می‌ستانند، مقاومتی نشان نمی‌دهد (همان: ۸۴)، ولی در جاهایی نیز به شدت خلاف این رفتار را از خودش بروز می‌دهد، آمرانه دستور می‌دهد و خشونت می‌ورزد. به عنوان مثال، به فتوحی، توهین می‌کند: «زری به سادگی گفت: پس آنها حق داشتند. شما را بی‌خود دعوت کرده بودند. شما دلتان برای خودی‌ها نمی‌سوزد، همان‌طور که دلتان برای خواهرتان هم نمی‌سوزد. از خشونت خودش حیرت کرد» (همان: ۲۱۵). هنگامی که از طرف حاکم برای بردن اسب پسرش می‌آیند، و غلام (خدمتکار خانه یوسف) می‌خواهد مقاومت کند زری گرچه در برابر خواسته حاکم کوتاه می‌آید به غلام آمرانه دستور می‌دهد: «زری آمرانه گفت: اینجا من دستور می‌دهم. خانم خانه من هستم. برو سحر را از طویله درآر» (همان: ۸۴). ولی این اقدام او برخلاف یوسف، باعث ایجاد اضطراب می‌شود، به گونه‌ای که با خود عناد ورزد: «خسرو که رفت، زری به خودش و اجدادش و ترسش و مدرسه‌اش و بی‌عرضگی‌اش و عزت‌الدوله لعنت فرستاد» (همان: ۹۴).

در سراسر داستان سووشون از دلشوره‌ها، اضطراب‌ها و ترس‌های زری سخن رفته است و اضطراب اصلی‌ترین علامت وجود تضاد روایت است؛ منشا اضطراب‌های عصبی فرد به دوران کودکی می‌رسد اما دفعی نیست بلکه تدریجی شکل می‌گیرد و در همه افراد یکسان نیست و قابل درمان است (هورنای، ۱۳۹۸ ب: ۷۶-۷۸).

اضطراب با ترس متفاوت است: «در هنگام ترس وجود انسان یک کیفیت دفاعی پرتحرک، مثبت و فعال پیدا می‌کند ولی در حالت اضطراب یک کیفیت روحی مایوس، بی‌دفاع، بی‌تحرک و ناتوان در او ایجاد می‌شود» (همان: ۴۴). «در حالت اضطراب شخص

چنان احساس درماندگی و ناتوانی می‌کند که قدرت انجام هر کاری از او سلب می‌شود» (همان: ۴۴).

ایجاد حالت انفعالی در شخص سبب می‌شود که او نسبت به این حالت در خود احساس نفرت کند و برای گریز از این نفرت، کوشش می‌ورزد به شیوه‌های مختلف نسبت به اضطراب درونی خویش ناآگاه بماند (همان: ۴۵) مانند: منطق‌تراشی (پیداکردن دلایل خارجی برای اضطراب خود)، انکار (راه ندادن آن به ضمیر هشیار که با عوارضی چون تپش، عرق کردن و... همراه است)، تخدیر (استفاده از مواد مخدر) و اجتناب (پرهیز و دوری آگاهانه یا ناآگاهانه از موقعیت‌ها، افکار و احساسات اضطراب آور) (همان: ۴۶). «آنها رفتند و زری ماند و شب‌های پر از کابوس و خواب‌های آشفته. شب‌هایی که انگار صبح به دنبالش نیاویخته بود و هرچه زمان می‌گذشت، خیالش ناراحت‌تر و خواب‌هایش آشفته‌تر می‌شد» (دانشور، ۱۳۹۸: ۲۳۸).

«زری غلام را مرخص کرد و به راه افتاد. به بیهودگی نذرش می‌اندیشید و حرف‌های یوسف در گوشش بود که: فایده خیرات و میرات تو چیست؟ کار از اساس خراب است. اما هر چه به مغزش فشار می‌آورد نمی‌دانست چه باید کرد که اساس کار درست بشود. راه‌حلی هم که یوسف پیشنهاد می‌کرد چنان به نظر او خطرناک می‌آمد که حتی از فکرش چندشش می‌شد» (همان: ۱۰۹).

دل زری فروریخت (همان: ۱۱۲).
«اضطراب شدیدی دل زری را فرا گرفت» (همان: ۱۱۳).

«زری با حواس‌پرتی جواب داد...» (همان: ۱۱۴).
«دل زری مثل سیر و سرکه می‌جوشید. او کجا بود و این یکی کجای کار؟ هیچ کس از دل هیچ کس خبر ندارد» (همان: ۱۱۴).

«زری چشم دوخته بود به چراغ‌های ایوان و گوش به صداهاى باغ داشت. نمی‌دانست از کجا شروع کند. عین دیوانه‌های بعدازظهری دل پرتلاطمی داشت اما ظاهر آرامی به خود گرفته بود» (همان: ۱۱۶). شخص عصبی در همان حال که زیر فشار عصبی له می‌شود

تحلیل روان‌کاوانه شخصیت دو قهرمان زن و مرد در رمان سووشون بر مبنای نظریه ...رضایی، زیرک و آذر ۲۱۱

ظاهر خود را متعادل نگاه می‌دارد.

«دلش آشوبی می‌شد که نگو. درخت‌ها زیر لحاف سنگین آسمان خوابشان برده بود. کاش بادی می‌آمد یا او می‌توانست مثل باد نهیب بزند و آدم‌ها و درخت‌ها را به حرکت برانگیزد. کاش آسمان صاف می‌شد و باغی می‌شد پر از میلیون‌ها چشم. کاش لب‌های و راج درخت‌ها سر حرف را باز می‌کردند. بی‌اختیار گفت: پاشوید از اینجا برویم» (همان: ۱۱۶).
شخص عصبی به جای اقدامات مشکل‌گشا، به آرزو متوسل می‌شود: «کاش...».

«زری از میان اشک گفت: ... می‌دانم بلایی سر پسر آمده. کلو را که دیدم فهمیدم. این انتقام خدایی است. خدا کلو را جای پسر فرستاده. و گریه، گریه، گریه. یوسف بلند شد و دست گذاشت روی شانه‌های زن و گفت: اعصاب ناراحت شده. تقصیر من است که هر اتفاقی می‌افتد برای تو می‌گویم. این خرافات را از مغزت بیرون کن...» (همان: ۱۱۷-۱۱۶).

اضطراب‌های زری جای شک باقی نمی‌گذارد که در ساختار روانی او تضاد اساسی وجود دارد و این تضاد به نوبه خود، باعث اضطراب می‌شود.

۳-۵- ترمزهای روحی؛ خود تصویری

فرد عصبی گاهی از خود انتظاراتی دارد که حتی اگر از عهده انسان در وضعیت طبیعی برآمدنی باشد به علت شرایط روحی او قابل انجام نیست. کوشش برای حل هر یک از مسائل ساختمان عصبی، «نه تنها خود آن مسئله را بغرنج‌تر و وخامت‌بارتر می‌نماید بلکه مسائل جدیدی به بار می‌آورد که از مسائل قبلی به مراتب آزاردهنده‌تر و وخامت‌بارتر است» (هورنای، ۱۳۹۸ ب: ۶۷). در واقع، از اصلی‌ترین علائم عصبیت آن است که فرد به علت ترمزها و موانع درونی نمی‌تواند از امکانات و استعدادهای درونی خود استفاده کند. (همان: ۶۳) «نجابت و شرافت» ترمزهای روانی و درونی زری هستند و او همواره مواظب است که این اوصاف او در نظر دیگران خدشه‌دار نشود. ترمزهای روحی که شخص برای خود برمی‌گزیند از دید دیگران پنهان نیستند. این ترمزهای روحی که خود تصویری و ایده‌آل هستند دست و پای شخص را می‌بندند. اوصاف خود ایده‌آل زری در

سخنان عزت‌الدوله آمده است، نجیب و شریف و درس خوانده: «پسرم گفت: من دنبال چیزی می‌گردم که خودم ندارم. گفتم مگر این دختره، غیر از یک جفت چشم و ابرو چیز دیگری هم دارد؟ گفت: نجیب و شریف و درس خوانده هم هست. گفتم عزیزم، مادر قربانت برود، نجابت و شرافت و درس‌خواندگی که نان و آب‌نمی‌شود. الغرض خودشان پشت پا به اقبالشان زدند» (دانشور، ۱۳۹۸: ۸۸).

۵-۴- تیپ شخصیتی

زری همواره تلاش می‌کند اوصافی مبتنی بر خوب بودن از خود به نمایش بگذارد و از انجام هر کاری که باعث شود دیگران گمان برند او آدم خوبی نیست می‌پرهیزد و صبورانه این بار را بر دوش می‌کشد. زری «هر صبح تا شام، چرخ زندگی را مثل حسین کازرونی با پا گردانیده بود و با دست‌های آزادش برای خودش هیچ کاری نکرده بود... اما لبخند و نگاه و گفتار و لمس و بوی آدمی که دوست می‌داشت، پاداش او بود» (همان: ۱۹۳). این توصیف از زری، آشکارا او را در طبقه‌بندی شخصیتی هورنای در تیپ مهرطلب قرار می‌دهد. نیاز به تحسین و تمجید دیگران از اصلی‌ترین مولفه‌های شخصیتی تیپ مهرطلب است. شخصیت مهرطلب «ارزش خود را منوط به نظر دیگران می‌داند. ارزش و اعتماد به نفسش با تعریف، تمجید، تصویب و ابراز محبت دیگران یا عدم اینها، کم و زیاد می‌شود. بنابراین هر نوع جواب رد، بی‌توجهی و بی‌احترامی ضربه‌ی محکمی است که او را به دره‌ی حقارت و احساس ناچیزی سقوط می‌دهد» (هورنای، ۱۳۹۸ ب: ۴۶). زری همواره در پی جلب رضایت دیگران و از همه مهم‌تر در پی جلب رضایت یوسف است: «زری اشک‌هایش را پاک کرد و گفت: تو خودت از سفر آمده بودی، افسرده و ناراحت بودی، نخواستم افسرده‌ترت بکنم. و درمانده پرسید: چکار کنم تا شما راضی بشوید؟ چکار کنم تا شجاع بشوم؟» (دانشور، ۱۳۹۸: ۱۳۱).

تیپ شخصیتی مهرطلب نمی‌تواند اعتراض کند و در جاهایی که مجبور می‌شود از بین دو اقدام یکی را انتخاب کند، سمتی را برمی‌گزیند که به نظر او زودتر تعادل را به ساختار روانی او برمی‌گرداند.

تحلیل روان‌کاوانه شخصیت دو قهرمان زن و مرد در رمان سووشون بر مبنای نظریه ...، رضایی، زیرک و آذر ۲۱۳

شبی که مادر زری در بیمارستان فوت می‌کند، از زری می‌خواهد آن شب پیشش بماند زری به خاطر پسرش و مهمان‌های یوسف می‌گوید که نمی‌تواند بماند و خاک تربت هم که مادرش خواسته بود خواهر یوسف - اگر کاری نداشت - برایش ببرد، فرستاده نمی‌شود و مادر همان شب می‌میرد: «مادر پرسید: «فردا» و دیگر اصراری نکرد. گفت: اگر توانستی کمی تربت برایم بفرست. اگر خواهر شوهرت کاری نداشت بگو بیاید و برایم تربت بیاورد. تا او به خانه بیاید و عمه‌خانم نمازش را بخواند و تریاکش را بکشد... بعلاوه آدمی که هوش و گوشش تا این حد بجاست، به این زودی که نمی‌میرد» (همان: ۹۸).

زری نمی‌تواند بین مادر و خانواده شوهر انتخاب کند بلکه ناخواسته به جهتی مایل می‌شود که به‌طور اجباری احساس می‌کند باید تمکین بیشتری داشته باشد و آنها را نرنجاند. او نمی‌تواند شوهرخواهرش را وادارد که به جای پرداختن به تشریفات و کشیدن تریاک و... خواسته مادر مریضش را به جا آورد. به جای این کار، دلیل می‌تراشد و خود را راضی می‌کند که مادرش هوش و گوشش بجاست و به این زودی نمی‌میرد. علت آن است که شخص عصبی در موارد فشار و تردید چشم بسته شقی را برمی‌گزیند که به نظرش زودتر عدم تعادل در ساختار دفاعی را متعادل می‌کند (هورنای، ۱۳۹۸ ب: ۱۱۷) و تیپ مهرطلب همواره نفع و مصلحت طرفی را برمی‌گزیند که از خود برتر می‌داند.

۵-۵- نیاز عصبی به امنیت

او همواره به حفظ وضع موجود اهتمام می‌ورزد. نیاز به حفظ وضع موجود و دوری جستن از هرگونه تغییر و دگرگونی برآیند چالشی است که از اضطراب ناشی از حس عدم امنیت به وجود می‌آید. می‌توان این عدم امنیت را ناشی از شرایط دشوار زندگی زری پس از مرگ پدرش و بی‌پولی و سرطان مادرش دانست. احساس عدم امنیت در زری رشد می‌کند و به همه زوایای زندگی او تسری می‌یابد: «زری گریه‌کنان گفت: هر کاری می‌خواهند بکنند اما جنگ را به لانه من نیاورند. به من چه مربوط که شهر شده

عین محله مردستان... شهر من، مملکت من همین خانه است، اما آنها جنگ را به خانه من هم می‌کشاند...» (دانشور، ۱۳۹۸: ۱۹-۱۸). ولی واقعیت‌های زندگی ناپایدارند و اجازه نمی‌دهند ساختار دفاعی همواره متعادل بماند: «ساختار دفاعی با همه سماجت و سختی‌ای که برای حفظ خود دارد، فوق العاده شکننده و حساس است. بنابراین مقدار زیادی ترس ایجاد می‌نماید. یکی از آن ترس‌ها این است که شخص دائماً نگران است که مبدا تعادل و توازن سطحی روحش برهم خورد» (هورنای، ۱۳۹۸ ب: ۱۲۶).

۵-۶- عناد به خود

زری خود به این حس که می‌ترسد آگاه است اما درباره علت ترسش و نیز راه‌های ایجاد تعادل دچار توهم و خیالات می‌شود که گاهی بسیار خطرناک‌اند. تصمیم می‌گیرد پیش‌قابله همولیتی‌اش که تهران درس خوانده بوده و تازه مطب باز کرده بود برود و بچه‌اش را سقط کند (دانشور، ۱۳۹۸: ۱۰۰). «خودش هم نفهمید چه شد که همه صبر و مدارا و طاقتش را از دست داد. ناگهان از روی صندلی پاشد. با دست محکم به شکمش زد و گفت: کاش این یکی که توی شکم است، همین امشب سقط بشود... برای شما تا دم مرگ رفته‌ام و برگشته‌ام. خانم حکیم شکم را سفره کرده... روی شکم نقشه جغرافی... روی صندلی وارفت و به گریه زد. احساس می‌کرد که آدمی به خستگی و دل‌تنگی او در تمام دنیا نیست» (همان: ۱۳۰).

همه اشخاص دارای مشخصه‌های عصبی و نابهنجار، از تضاد درونی و اضطراب همیشگی رنج می‌برند و در بلندمدت به خودشان عناد می‌ورزند. در عنادورزی نیز به صورت متفاوت عمل می‌کنند. مهرطلب جهت عنادورزی را به خود معطوف می‌سازد ولی برتری‌طلب به دیگران عناد می‌ورزد و همه را دشمن خود تلقی می‌کند (هورنای، ۱۳۹۸ ب: ۱۱۳). زری در اغلب موارد خود را سرزنش می‌کند و یا به راحتی سرزنش دیگران را می‌پذیرد: «یکی از خصوصیات بارز تیپ مهرطلب این است که دائماً میل دارد مورد سرزنش و ملامت قرارگیرد. حتی در مواردی که به نحو بارزی انتقاد و شماتت دیگران نسبت به وی بیجاست، خواه واقعاً و باطناً خود را مقصر بداند یا نه، همینطور

تحلیل روان‌کاوانه شخصیت دو قهرمان زن و مرد در رمان سووشون بر مبنای نظریهٔ ...رضایی، زیرک و آذر ۲۱۵

چشم بسته انتقاد و ملامت آنها را می‌پذیرد» (همان: ۴۴). شب عروسی دختر حاکم گوشواره‌هایش را با حيله از او می‌گیرند، اسب مورد علاقه‌ی پسرش را برای دختر حاکم می‌برند ولی او اینها را از یوسف پنهان می‌کند تا او را از خود خشمگین نسازد. از دست خود ناراحت است و ترسو بودن خویش را سرزنش می‌کند: «تقصیر بی‌عرضگی خودم است» (دانشور، ۱۳۹۸: ۶۰). زمانی که قرار است اسب را ببرند، نمی‌تواند جلوی آنها بایستد. با خود و خطاب به اسب می‌گوید: «چرا چشمت را زیر می‌اندازی؟ چرا نمی‌گویی ای زن بی‌عرضه! می‌دانم فردا مرا واخواهی داد، زبان بسته!» (همان: ۶۴).

۵-۷- ناآگاهی به علت اضطراب‌ها

تمامی کَشش‌های نابهنجار که تضادگونه، بیمارگونه و سرشار از ترس و اضطراب‌های اجباری و ناآگاهانه هستند در زری مشاهده می‌شود. ناآگاهی زری به علت ترس‌هایش را در سراسر داستان می‌بینیم: «شاید هم از روز اول ترسو بوده‌ام و خودم هم نمی‌دانم... من، من چندین بار جلو همان خانم مدیر ایستادگی کردم، بی‌اینکه بدانم اسم کاری که می‌کنم ایستادگی یا شجاعت است... آن روز که روزه مهری را خوردش داد، همهٔ بچه‌ها از ترسشان دررفتند اما من ماندم... شاید هم همین‌طوری پیش آمده، نمی‌دانم، شاید آن روزها چیزی نداشتم که از دست بدهم... اما حالا...» (همان: ۱۳۰).

۵-۸- دلیل تراشی و منطق تراشی

شخص مهرطلب به ناگاه خشونت می‌ورزد و شجاعت به خرج می‌دهد اما گذراست و به شدت او را به تعجب وامی‌دارد. شخص برای آنکه تمامی ناتوانی‌ها را به خود منسوب نسازد و آخرین بارقه‌های امید به تغییر را از دست ندهد در ذهن خود به دنبال سوابقی از رفتار شجاعانه می‌گردد: «دختر که بودم، من هم برای خودم شجاعت داشتم» (همان: ۱۲۹). به روزی اشاره می‌کند که «دل به دریا زد و همان بلوز سیاه را شست و اتو کرد و به مدرسه رفت و اندیشید که نمی‌کشدم که...» (همان: ۱۵۳) و «نوبت شعرخوانی زری که رسید، به جای شعر «اگر» کوری سامسون اثر میلتنون، خود به‌خود بر زبانش آمد: تاریک! تاریک! تاریک! در گرماگرم درخشش نیمروز!» (همان: ۱۵۵).

زری با دلیل تراشی بارها به نمونه‌هایی از رفتارهای شجاعانه‌اش اشاره می‌کند و آنها را دلیل آن می‌داند که به‌طور ذاتی ترسو و ناتوان نیست بلکه شرایط باعث ترسودنش شده است. به عنوان مثال، یوسف را مقصر می‌داند که به خاطر صراحت و کارهای خطرناکش او را به شخصی ترسو تبدیل کرده است. هورنای معتقد است شخص عصبی از این طریق آخرین نیروی خود را برای بازگرداندن اندک تعادل به ساختار دفاعی انجام می‌دهد زیرا اگر برای اضطراب‌هایش موانع بیرونی و دلایلی نتراشد و از این طریق به امید به رفع آن موانع امید نبندد به کلی نابود می‌شود (هورنای، ۱۳۹۸ ب: ۱۰۱-۱۰۲).

۹-۵- ترس از دیوانگی

توازن ساختار دفاعی شخص عصبی با کوچک‌ترین ضربه در هم می‌ریزد و به جای آن افسردگی و خستگی شدید همراه با دلهره و تشویش و ترس شدید می‌نشیند: «حد اعلای ترسی که شخص عصبی از ناپایدار و نامطمئن بودن وضع روحی خودش دارد ترس از دیوانگی است» (همان: ۱۴۵). ترس از دیوانگی در مرحله پایانی رمان، هنگام مرگ یوسف، برای زری رخ می‌دهد و زری دست به دامان دکتر عبدالله‌خان می‌شود و مستقیماً از او درباره امکان دیوانگی‌اش می‌پرسد: «زری خواست بدود و به پیشواز دکتر عبدالله‌خان برود و او را وادارد که به همه بگوید: خانم زهرا دیوانه نشده، آشفته شده که حواسش پرت است. آنقدر چشم به دست و دهان او ندوزید. شما بدتر دیوانه‌اش می‌کنید!» (دانشور، ۱۳۹۸: ۲۸۰).

«زری معصومانه پرسید: شما می‌گویید من دیوانه نشده‌ام. دکتر عبدالله‌خان گفت: به هیچ وجه. زری باز پرسید: دیوانه هم نمی‌شوم؟ دکتر عبدالله‌خان گفت: قول می‌دهم نشوی. چشم در چشم زری دوخت و با صدای نوازشگری ادامه داد: اما یک مرض بدخیم داری که علاجش از من ساخته نیست. مرضی است مسری، باید پیش از اینکه مزمن بشود ریشه‌کنش کنی. گاهی هم ارثی است. زری پرسید: سرطان؟ دکتر گفت: نه جانم، چرا ملتفت نیستی؟ مرض ترس. خیلی‌ها دارند. گفتم که مسری است» (همان: ۲۸۵).

تحلیل روان‌کاوانه شخصیت دو قهرمان زن و مرد در رمان سووشون بر مبنای نظریه ...رضایی، زیرک و آذر ۲۱۷

هورنای به درمان‌پذیری رفتار عصبی معتقد است ولی رفع ناراحتی‌های روانی «بستگی به شدت ساختمان عصبیت، شدت مقاومت‌ها و همچنین زنده و فعال بودن نیروهای مثبت و سازنده وجود شخص دارد» (هورنای، ۱۳۹۸ ب: ۶۳). دکتر عبدالله‌خان به غیرمزمّن بودن بیماری زری اشاره می‌کند پس قابل درمان است: «باز دست زری را در دست گرفت و پیامبرانه افزود:... از این پیرمرد بشنو جانم. در این دنیا، همه چیز دست خود آدم است، حتی عشق، حتی جنون، حتی ترس... به شرطی که اراده و وقوف داشته باشد» (دانشور، ۱۳۹۸: ۲۸۵).

دکتر عبدالله‌خان هنگام رفتن، الفاظ «واقعی» و «واقعیت» را خطاب به زری بیان می‌کند و او را به خود واقعی‌اش تذکر می‌دهد: «می‌دانم خانم هستی. خانم واقعی. می‌دانم آنقدر شجاع و قوی هستی که از واقعیت‌نگریزی...» (همان: ۲۸۶). از نکات مهم در نظریه هورنای این است که رفع عصبیت و مشکلات روانی ارتباط کمی با هوش دارد (هورنای، ۱۳۹۸ ب: ۶۳). دکتر عبدالله‌خان نیز در اوصاف زری که می‌تواند به بهبود او کمک کند به درس‌خوانده بودن و هوش او اشاره نمی‌کند. زری پس از آگاهی به درونی بودن علت رفتارهای عصبی‌اش، اعتماد به نفسش را باز می‌یابد. او سپس منشاء ایجاد یک حرکت ضد استبدادی با برگزاری مراسم تشییع شوهرش می‌شود.

هورنای معتقد است اطرافیان شخص عصبی به راحتی متوجه می‌شوند که آنچه شخص عصبی از خودش مطابق تصور ایده‌آلی توصیف می‌کند و انتظار دارد با خود واقعی او فاصله دارد اما شخص عصبی به آن آگاهی ندارد. در اینجا دکتر متوجه می‌شود که خود واقعی زری از خود تصویری او فاصله گرفته است.

۶- نتیجه

تحلیل شرایط محیطی، احساسات، اضطراب‌ها، نیازها، و اعمال و رفتار قهرمانان اصلی رمان سووشون بر مبنای نظریه کارن هورنای دو تیپ شخصیتی مجزا را به نمایش می‌گذارد. شخصیت مرد داستان با وجود تضادهایی در رفتارش، در محدوده شخصیت بهنجار قرار دارد. شخصیت زن داستان به علت اضطراب‌های شدید عصبی، از تضاد

اساسی در رنج است و در تیپ شخصیتی عصبی مهرطلب تعریف می‌شود. برخلاف تحلیل‌های روان‌کاوانه از آثار ادبی، پژوهش حاضر نشان داد در تحلیل شخصیت‌های داستان نباید پیش از تحلیل معنای رفتار هر شخص، او را بر اساس برخی رفتارهای تیپیکال در یک تیپ شخصیتی عصبی قرار داد. شخصیت یوسف در داستان سووشون هر سه علائم رفتاری برتری‌طلب، مهرطلب و عزلت‌طلب را در موقعیت‌های مختلف از خود نشان می‌دهد اما بر مبنای نظریه عصبیت هورنای تنها زمانی می‌توان یک میل، احساس، و رفتار را عصبی و نابهنجار دانست که مبتنی بر تضاد اساسی باشد و در شخص ایجاد اضطراب و ترس از فروپاشی ساختار دفاعی کند. در شخصیت یوسف هیچ‌یک از علائم اضطراب، اجباری بودن رفتار، ترس از عدم تعادل ساختار دفاعی، عناد به خود یا دیگران، تردید و عدم اعتماد به نفس مشاهده نمی‌شود. در شخصیت زن داستان (زری) ترس و اضطراب بارزترین شاخص رفتاری اوست.

وجود اضطراب اصلی‌ترین دلیل بر وجود تضاد اساسی در ساختار روانی شخص است. این تضاد باید ریشه در دوران کودکی داشته باشد. تحلیل دوران کودکی زری ناملايمات ناشی از دست دادن پدر و تنگنای اقتصادی را نشان می‌دهد. تجربه دوران کودکی در او اضطراب عدم امنیت و اضطراب با ایجاد ترس فروپاشی ساختار دفاعی، عناد به خود را در او ایجاد کرده است. اضطراب و عناد از دیدگاه هورنای متقابلاً همدیگر را تشدید می‌کنند. زری که بر مبنای نظریه هورنای در تیپ شخصیتی مهرطلب قرار می‌گیرد، به دلیل ناآگاهی از علت رفتارهای خود و ترس‌ها و اضطراب‌ها به دلیل تراشی روی می‌آورد. او برای ایجاد تعادل به اقدامات خطرناک مانند سقط جنین متوسل می‌شود و نهایتاً پس از فروپاشی کامل ساختار دفاعی، و ترس از دیوانگی، آماده‌ی معالجه و درمان می‌شود. اعتماد فوق‌العاده زری به دکتر عبدالله‌خان، به او کمک می‌کند تا فاصله میان خود واقعی و خود تصویری‌اش را از میان بردارد و دوباره اعتماد به نفس خویش را بازیابد.

کتاب‌نامه

تحلیل روان‌کاوانه شخصیت دو قهرمان زن و مرد در رمان سووشون بر مبنای نظریه ... رضایی، زیرک و آذر ۲۱۹

الف: کتاب‌ها

آدلر، آلفرد (۱۳۷۹)، *شناخت طبیعت انسان از دیدگاه روان‌شناسی*، ترجمه طاهره جواهرساز، تهران: رشد.

دانشور، سیمین (۱۳۹۸)، *سووشون*، چاپ بیست و پنجم، تهران: خوارزمی.
دیچز، دیوید (۱۳۷۹)، *شیوه‌های نقد ادبی*، ترجمه محمدتقی صدقیانی و غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

صنعتی، محمد (۱۳۸۰)، *تحلیل‌های روان‌شناختی در هنر و ادبیات*، تهران: مرکز.
نیکزاد، محمود (۱۳۹۱)، *فرهنگ جامع روان‌شناسی*، دو جلدی، تهران: موسسه کیهان.
هورنای، کارن (۱۳۹۸ ب)، *شخصیت عصبی زمانه ما*، ترجمه محمدجعفر مصفا، تهران: بهجت.
هورنای، کارن (۱۳۹۸ ج)، *خودکاوی*، ترجمه محمدجعفر مصفا، تهران: بهجت.
هورنای، کارن (۱۳۹۹)، *عصیت و رشد آدمی*، ترجمه محمدجعفر مصفا، تهران: بهجت.
هورنای، کارن (۱۳۹۸ الف)، *تضادهای درونی*، ترجمه محمدجعفر مصفا، تهران: بهجت.
یاوری، حورا (۱۳۷۴)، *روانکاوی و ادبیات*، دو متن، دو انسان، دو جهان، تهران: تاریخ ایران.

ب: مقالات

برزمینی، لیلا و گلچین، زهرا (۱۳۹۴)، «شخصیت‌پردازی زن در ادبیات داستانی سیمین دانشور با تاکید بر سووشون»، ارائه شده در همایش بین‌المللی جستارهای ادبی، زبان و ارتباطات فرهنگی.

بهمنی‌مطلق، یدالله و باقری، نرگس (۱۳۹۱)، «مقایسه زبان زنان در آثار سیمین دانشور و جلال آل احمد»، زن و فرهنگ، بهار، دوره ۳، شماره ۱۱، صص ۴۳-۵۹.

بهنام‌فر، محمد و طلایی، زینب (۱۳۹۲)، «نقد روان‌شناختی دیگر سیاوشی‌نمانده بر مبنای نظریه کارن هورنای»، پژوهش‌های ادبیات معاصر جهان، دوره ۱۸، شماره ۲، صص ۲۳-۴۲.

تسلیمی، علی و آینده، مینا (۱۳۹۲)، «تحلیل برخی عناصر روانی شعر وقوع بر مبنای مکتب هورنای»، کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، شماره ۲۶، صص ۲۲۷-۲۵۶.

رضایی دشت‌ارژنه، محمود (۱۳۸۸)، «نقد و بررسی داستانی از جیمز تریر بر اساس دیدگاه روان‌شناختی کارن هورنای»، ادب‌پژوهی، شماره دهم، زمستان، صص ۲۰۶-۱۸۷.

۲۲۰ پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال دوم، شماره چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

شاگری، جلیل و بخشی، بهناز (۱۳۹۴)، «تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌های سه داستان گدا، خاکستر نشین‌ها و آشغال‌دونی غلامحسین ساعدی بر مبنای نظریه کارن هورنای»، متن پژوهی ادبی، سال ۱۹، شماره ۶۳، بهار، صص ۸۸-۵۵.

فهم کلام، محبوبه (۱۳۹۵)، «نقد روان‌شناختی آنته کریستا بر مبنای نظریه کارن هورنای»، نقد زبان و ادبیات خارجی، دوره سیزدهم، شماره ۱۷، پاییز و زمستان، صص ۲۰۹-۲۲۶.

قویمی، مهوش و پزشکی، شهرز (۱۳۸۶)، «نام، ظهور و نقش شخصیت‌ها در سووشون اثر سیمین دانشور»، قلم، بهار و تابستان ۱۳۸۶، دوره ۳، شماره ۵، صص ۵۲-۳۳.

محمدی، ابراهیم و طلاپور، پریسا (۱۳۹۱)، «نمایش شخصیت‌ها (شخصیت‌پردازی نمایشی) در سووشون»، متن پژوهی ادبی، بهار، شماره ۵۱، صص ۳۳-۵۲.

هوشنگی، مجید (۱۳۹۲)، «نقد و بررسی روانکاوانه شخصیت تهمینه از نگاه کارن هورنای»، هفتمین همایش زبان و ادبیات فارسی، صص ۲۰۱-۲۰۱۳.

